

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری:

بررسی اولین آیه پیرامون اذن در جهاد؛
در جلسات گذشته بیان کردیم که:

اولاً:

برخی از مفسرین گفته‌اند: آیه شریفه، **(أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ)** 39 حج، اولین آیه‌ای است که در او، اذن در جهاد داده شده؛ یعنی ایشان قاتلند بعد از اینکه حدود بیش از هفتاد آیه، مسلمین را در آن زمانی که در مکه بودند، از مساله جهاد و مقاتله منع کرد، این اولین آیه‌ای است که اذن در جهاد داده شده؛

ثانياً:

برخی هم آیه شریفه 190 از سوره مبارکه بقره یعنی **(وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ)**، را اولین آیه‌ای دانستند که درباره جهاد نازل شده یعنی ایشان قاتلند که جهاد قبل از هجرت ممنوع بوده و بعد به وسیله این آیه، منع برداشته شده که قبلاً به اینها اشاره کردیم.

بررسی روایات ذیل آیه شریفه 39 حج

البته این آیه شریفه هم باز بر حسب روایاتی که در ذیل این آیه شریفه رسیده از جمله آیاتی است که مربوط به حضرت حجّت(عجل الله تعالی فرج الشریف) است. حال ما ابتداءً روایات را در مورد این آیه شریفه بخوانیم؛ زیرا نکاتی در روایات هست که باید آن را ذکر کنیم؛

روایت اول:

اولین روایت، حدیثی است که از امام صادق(علیه السلام) نقل شده و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی(رحمة الله) این روایت آمده

است. البته در مورد تفسیر علی بن ابراهیم (رحمة الله) ما یک بحث مفصلی کردیم که در کنگره‌ی اخیری که مربوط به جناب «علی بن ابراهیم (رحمة الله)» تشکیل شد این بحث را چاپ کردند و منتشر شد، که به آنجا مراجعه بفرمایید و نظر ما را راجع به تفسیر علی بن ابراهیم (رحمة الله) ببینید.

بررسی سند اول روایت؛

سند روایت، سند بسیار خوبی است؛ «علی بن ابراهیم عن ابراهیم بن هاشم عن ابن ابی عمیر عن ابن مسکان» که «عبدالله بن مسکان» است، «عن ابی عبدالله (علیه السلام)» پس این سند، بسیار سند خوبی است و هیچ مشکلی ندارد؛

بررسی دلالی سند اول روایت، بیان دو شان نزول برای آیه؛

شان نزول از منظر اهل بیت (علیهم السلام):

امام صادق (علیه السلام) «فی قوله (سبحانه وتعالی) اذن للذین قال» فرمود: «إن العامة یقولون نزلت فی رسول الله (صلي الله عليه وآله وسلم)، لما أخرجته قریش من مکة» حضرت (علیه السلام) فرمود: عامه معتقدند که این آیه، در مورد پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) نازل شد هنگامی که قریش، پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) را از مکه بیرون کردند! «و إنما هی للقائم (علیه السلام) إذا خرج یطلب بدم الحسین (علیه السلام)» یعنی آن حضرت (علیه السلام) فرمودند: این برای آخرین حجّت خدای تبارک و تعالی است که «إذا خرج یطلب بدم الحسین (علیه السلام) و هو قوله نحن اولیاء الدم و طلابٌ للذیة» حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: ما اولیاء دم و طالبین دیه هستیم.

شان نزول از منظر اهل سنت:

اما اهل سنت، شأن نزول آیه را اینطور می‌گویند که: «كان المشركون يؤذون المسلمين و لا یزال یجی مشجوج و مضروب» مشرکین، مسلمان‌ها را زیاد اذیت و آزار می‌کردند و همین‌طور مسلمان‌ها پیش پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) می‌آمدند، یکی سرش شکسته بود! یکی کتک خورده بود! «و یشکون ذلك إلى رسول الله (صلي الله عليه وآله وسلم)» شکایت می‌کردند «فیقول لهم» پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) به آنها می‌فرمود: «إصبروا فإنی لم أمر بالقتال» صبر کنید من هنوز امر به قتال نشده‌ام «حتی هاجر» تا این‌که پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) هجرت فرمود «فأنزل الله علیه هذه الآية بالمدينة» و خدای تبارک و تعالی، این آیه را نازل فرمود «و هی أول آیه نزلت فی القتال بعد ما نهی عنه فی نیف و سبعین آیه» در هفتاد و خُرده‌ای آیه خدای تبارک و تعالی از قتال نهی کرد و این اولین آیه‌ای است که در مورد قتال نازل شده، این کلامی است که اهل سنت دارند.

حال معنای روایت چیست؟ اینجا حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: «العامة یقولون» که این آیه در مورد پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) نازل شده، وقتی که قریش او را از مکه بیرون کردند «و إنما هی» بعد حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: نه این آیه مربوط به حضرت حجت (عجل الله تعالی فرج الشریف) است. به هر جهت ظاهر روایت این است که حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌خواهند این شأن نزولی که اهل سنت برای این آیه بیان کردند را نفی کنند.

نکته: بررسی اقسام آیات قرآن از حیث وجود و عدم شان نزول؛

در اینجا لازم است توصیه کنم که مباحث علوم قرآنی بحث اسباب النزول را حتماً ملاحظه بفرمایید، که بحث از «سبب نزول» یا «شأن نزول» که اینها عبارة أخرای یکدیگر هستند. در آن بحث آمده است که آیات قرآن «تنقسم إلى قسمین»:

برخی از آیات قرآن اصلاً شأن نزول ندارند، مثل: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَیْسَ لَوَقَعَتَهَا كَاذِبَةٌ» یا آیات مربوط به قیامت، بهشت، هدایت، قرآن «هَدًیً لِّلْمُتَّقِينَ» اینها شأن نزول ندارد بلکه آیات کلیه‌ای که مربوط به توحید و اعتقادات و قرآن و این گونه امور است هیچ مفسری دنبال این نیست که بگوید شأن نزول این آیه چیست؟ اما:

آیاتی است که شأن نزول دارد، آن وقت در این آیاتی که شأن نزول دارد این را صاحبان علوم قرآن بیان کردند که:

گاهی اوقات آیه خاص است و شأن نزول هم خاص است؛

گاهی اوقات شأن نزول متعدّد است و آیه واحد است،

گاهی عکس است، یعنی شأن نزول واحد است و آیه متعدّد است، اینها را در باب اسباب النزول مطرح می‌کنند، مثلاً ام سلمه به پیامبر(صلي الله عليه وآله وسلم) عرض می‌کند که خدای تبارک و تعالی(سبحانه و تعالی) راجع به زن‌های مهاجرین چیزی نفرموده! بعد از این آیاتی که مربوط به زن‌ها می‌آید (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً) 35 احزاب؛

یا آیات دیگری که مربوط به زن‌های مهاجرین نازل شده، که ذکر آن برای این است که اینطور نیست که همیشه آنجایی هم که یک آیه‌ای شأن نزول دارد بگوئیم باید شأن نزولش واحد باشد، بلکه شما گاهی اوقات می‌بینید در مورد یک آیه دو الی چهار شأن نزول ذکر می‌شود، و اشکالی هم ندارد. گاهی اوقات مثلاً در مورد یک قضیه‌ای سائل از پیامبر(صلي الله عليه وآله وسلم) سؤال کرده که اگر مردی دید یک اجنبی با زن او اجتماع پیدا کرده اینجا تکلیف چیست؟ یک نفر آمده سؤال کرده بعد از یک مدتی نفر دوم آمده سؤال کرده و بعد از یک مدتی نفر سوم سؤال کرده، افرادش هم مختلف هستند، بعد از اینها آیه (الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ) نازل می‌شود، که اینها منافاتی هم ندارد یعنی نباید بگوئیم که اگر در یک جا شأن نزول متعدّد شد یکی از اینها درست است، نه.

اگر سبب نزول خاص باشد ولی آیه با الفاظ عام باشد، آیا خصوصیت، معنای آیه را محدود می‌کند؟

آن وقت یک بحث مهم این است که در باب شأن نزول آیات، اگر در یک جا یک سبب خاص باشد اما آیه با الفاظ عام مطرح بشود، اینجا آیا خصوصیت در شأن نزول آیه را ولو با لفظ عام هست محدود می‌کند؟ در این باره انظار مختلفی طرح است:

کما اینکه بعضی از اهل نظر در علوم قرآن این نظر را دارد؛ زرقانی صاحب کتاب «مناهل العرفان فی علوم القرآن» می‌گوید:

ولو سبب خاص است، یعنی در جایی که سبب خاص است آن لفظی که در آیه آمده یک لفظ عام است، مثلاً با **(الذین)** آمده، اما ما نمی‌توانیم آیه را عام معنا کنیم، باید آیه را در همان محدوده‌ی خاص معنا کرد. ما می‌توانیم حکم این آیه را به مشابهاش از راه قیاس سرایت بدهیم، این یک نظر است.

نظریه مشهور و بررسی آن؛

اما کنیری از صاحبان فن می‌گویند: اگر سبب خاص بود، اما لفظی که وارد شده، عام است، اینجا سبب را در برمی‌گیرد، این لفظ عام هم موارد دیگر و مصادیق دیگر را در برمی‌گیرد.

حال آیا در ما نحن فیه مسئله همین است؟ در مورد این مساله، چند بیان وجود دارد:

بیان اول:

هر چند شان نزول خاص است، ولی آیه عام است، یعنی یک مصداق قضیه پیامبر(صلي الله عليه وآله وسلم) ولی مصداق اهم آن ظهور حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرج الشریف) است؛

یعنی آیا این گونه است که بگوئیم حالا هر چند شأن نزول آیه در مورد اخراج پیامبر(صلي الله عليه وآله وسلم) و مسلمان‌ها از مکه توسط قریش بوده، اما آیه عام است و می‌فرماید **(أذن للذين)**، یعنی چون آیه عام است و دارد که **(أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا)**، لذا این آیه عمومیّت دارد و یک مصداقش نیز، همان قضیه‌ی پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله وسلم) است، ولی مصداق مهمّش بگوئیم ظهور حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرج الشریف) و مطالبه‌ی دم جدّ مبارکش حضرت ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) است.

مناقشه بر بیان اول:

این تقریب، با ظاهر روایت صحیح السند که فرمود: «انما هی» ناسازگار است!

ولی این مطلب، با ظاهر روایت صحیح السند فوق سازگاری ندارد؛ زیرا ظاهر روایت این است که امام صادق(علیه السلام) وقتی می‌فرماید: «انما هی» این آیه فقط با «انما» می‌آید، فقط این آیه مربوط به حضرت حجّت و ولی عصر(عجل الله تعالی فرج الشریف) است؛ یعنی حضرت امام صادق(علیه السلام) این موضوع را تخطئه می‌کنند.

بیان دوم:

هر چند آیه در زمان خاصی نازل شده، ولی شامل مورد نمی‌شود؛

در نتیجه ما نکته‌ای را که می‌خواهیم استفاده کنیم و در باب علوم قرآن، به درد همین بحث اسباب النزول می‌خورد این است که ممکن است در آن زمان، این آیه نازل شده، یعنی در زمانی که مسلمان‌ها را از مکه بیرون کردند، به ایشان ظلم و ستم شد، عده‌ای را کشتند و مضروب و مجروح کردند، اما وقتی آیه نازل می‌شود، اصلاً شامل این مورد نمی‌باشد. چه در فرض قبلی می‌گفتیم شأن نزول خاص است «و الآیه عام» آیه عام است.

مضاف بر این که اخراج مورد قبیح است، این بیان نیز، با ظاهر روایت سازگار نیست!

اولاً:

لذا می‌آئیم یک بحث اصولی هم اینجا به آن ضمیمه می‌کنیم و می‌گوئیم: «اخراج مورد قبیح است»، یعنی نمی‌شود مورد را از خود آیه خارج کرد، ولی آیه را تعمیم می‌دهیم و می‌گوییم آیه شریفه هم این مورد را شامل می‌شود و هم سایر موارد را شامل می‌شود، یعنی طبق **(اَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْنِهِمْ ظُلْمُوا)** هر کسی که مورد ظلم واقع شده می‌تواند قتال کند! این یک بیان است.

ثانیاً:

ما می‌خواهیم عرض کنیم این بیان با ظاهر روایت سازگاری ندارد، زیرا ظاهر روایت این است که عامه می‌گویند شأن نزول آیه این است، لکن حضرت امام صادق (علیه السلام) آن را نفی می‌کند و می‌فرماید: خیر شأن نزول آیه این نیست و این آیه اصلاً مربوط به ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرج الشریف) است و مصداق دیگری ندارد یعنی **(اَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْنِهِمْ ظُلْمُوا)** یک مصداق دارد و آن هم در آخر الزمان است. شبیه بعضی از آیات دیگری که در قرآن کریم است که آنها هم اصلاً هنوز مصداقش محقق نشده و در زمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرج الشریف) مصداقش محقق می‌شود، بگوئیم این آیه هم شبیه همان آیات باشد، آن وقت در مورد شأن نزول هم این را بگوئیم که ممکن است یک چیزی ظرف برای یک آیه باشد اما این شأن نزول آیه نیست.

اگر بخواهیم بگوئیم یک چیزی سبب نزول باشد باید حتماً داخل در آیه هم باشد، اساساً چه اشکال دارد بگوئیم در مورد قرآن کریم، خدای تبارک و تعالی اگر یک مناسبتی اقتضا می‌کرد یک مطلب خیلی مهمی را به خاطر آن مناسبت بگوید. مثلاً حالا از باب مثال و برای تقریب به ذهن عرض می‌کنم، فرض کنید اگر انسان در جمع طلاب صحبت از اهمیت جنگ کرد، یا در جمعی از مسلمین صحبت از اهمیت جنگ کرد، این یک شرایط و ظرفی است که واقع می‌شود، این مناسبت دارد که انسان آن مطلب مهم را بگوید، اما به این معنا نیست که این گروه هم داخل در همین مطلبی است که الآن گوینده بیان می‌کند! خیر ملازمه‌ای ندارد.

بیان سوم:

به قرینه روایت اول، مانعی نیست رسالت پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله وسلم) ظرف آیه باشد، ولی ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرج الشریف) سبب نزول است؛

پس از امثال این روایت این مطلب را خوب می‌توانیم استفاده کنیم که بعضی از امور ظرف بوده، وقتی پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) از مکه هجرت فرمودند و به مدینه آمدند این آیه نازل شده، سنی‌ها هم همین ظاهر را دیدند ولی این را به عنوان سبب نزول قرار دادند! و بعد می‌گویند اگر سبب نزول است آیه باید حتماً شامل همین مورد هم بشود. بگوئیم این ظرف بوده و در آن ظرف این آیه نازل شده، یعنی این آیه **(اَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ)** در مکه نبوده، بلکه در مدینه بوده، اوایی هم بوده که پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) به مدینه هجرت کردند، ولی در این ظرف واقع شده، نه اینکه این خصوصیات و این حادثه، سبب برای نزول باشد و چه بسا این مطلبی که الآن عرض می‌کنم نظایر دیگری هم داشته باشد.

البته علماء وقتی آیه (علی الدین کله)، را معنا می‌کنند می‌گویند این اظهار کلّ دین، هنوز واقع نشده، نه در زمان پیامبر(صلي الله عليه وآله وسلم) واقع شده، نه در زمان خلفای راشدین واقع شده و بعد «إلى يومنا هذا هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دین الحق لیظهره علی الدین کله» هنوز واقع نشده، می‌گویم اول شما این را بپذیرید که اصلاً بعضی از علماء، این را بهترین قرینه قرار می‌دهند که بعضی از آیات قرآن (این را به صورت سؤال مطرح کنیم) آیا ممکن است در آیات قرآن آیاتی باشد که هنوز مصداق خارجی پیدا نکرده باشد؟ بله. همین آیهی (هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دین الحق لیظهره علی الدین کله)، یعنی کل دین هنوز بیان نشده، بلکه به اعتقاد ما فقط در یک زمان است آن هم در زمان ظهور حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرج الشریف) است که کلّ دین بیان می‌شود.

نظر مختار پیرامون بیان سوم:

این بیان قابل قبول است، زیرا بین سبب و ظرف نزول فرق است. پس این بیان را قبول می‌کنیم، حال لازم نیست که الآن بگوئیم یک مصداقی داشته باشد؛ حالا عیبی ندارد بگوئیم خود رسالت پیامبر(صلي الله عليه وآله وسلم) ظرف برای بیان این آیه کلی است، ولی شأن نزولش نیست! می‌خواهم عرض کنم بین «سبب نزول» و «ظرف نزول» فرق است، آنچه که اهل سنت پنداشته‌اند سبب نزول است.

و اساساً عرض کنم یکی از نقاط افتراق بین تفسیر شیعه و سنی همین است که سنی‌ها به «سبب نزول» خیلی بها می‌دهند، شیعه به خود آیه بیشتر بها می‌دهد، آنها سبب نزول را تماماً قرینه می‌گیرند برای معنای آیه، اما ما این چنین نیستیم؛ چه اینکه گاهی اوقات آیه را طوری معنا می‌کنیم که یک مقداری با سبب نزول هم سازگاری نداشته باشد، مانعی ندارد. کتاب الهی قرآن این خصوصیت را دارد، خدا(سبحانه و تعالی) یا دنبال این بوده که یک مناسبتی باشد بر طبق آن مناسبت و آن حادثه، آیه‌ای را نازل کند، گاهی اوقات مناسبتی هم نبوده، حالا هم که مناسبتی هست دو جور است، یا این مناسبت «سبب» و داخل فی مدلول الآیه»، یا این مناسبت «ظرف» و خارج عن مدلول الآیه».

بنابراین می‌شود بگوئیم آنچه اهل سنت اینجا مطرح کردند همین است و این ظرف بوده، نه اینکه اینها داخل در آیه بوده. مثلاً گوینده‌ای در یک مجلسی مناسب می‌بیند یک قانونی را بگوید، یک مسئول کشوری در یک مجلسی مناسب می‌بیند یک قانونی را بگوید، اما ممکن است افرادی که آنجا نشسته باشند هیچ کدامشان داخل در این قانون نباشد، ولی اینجا مناسب بوده که گفته شود! این در قرآن زیاد اتفاق افتاده، یکیش همین آیه است و عرض کردم چون روایت صحیح السند است و حضرت امام صادق(علیه السلام) دارد نفی می‌کند و می‌فرماید «إنّما هی»، این آیه فقط برای وجود مبارک امام زمان(عجل الله تعالی فرج الشریف) است.

بررسی سند دوم روایت:

سند دوم را هم عرض کنیم، در سند دوم این روات وجود دارند: «محمد بن العباس حدّثنا الحسين بن احمد الماکی

«محمد بن العباس» است که گفتیم یک کسی است که رجالیین درباره او می‌گویند: «له کتاب فی التفسیر»، کتاب تفسیری داشته. «محمد بن عباس بن مروان» که معروف به ابن حجام است، نام کتاب ایشان هم «ما نزل من القرآن فی اهل البیت(علیهم السلام)» است یعنی آیاتی که مربوط به اهل‌بیت(علیهم السلام) است و خودش هم از اعیان ثقات است، می‌گوید: «حدّثنا الحسين بن احمد الماکی»،

«حسین بن احمد مالکی» هم از مشایخ شیخ صدوق(رحمة الله) است،

«محمد بن عیسی» «عن محمد بن عیسی»، ما دو تا محمد بن عیسی داریم، اول: «محمد بن عیسی بن سعد» و دوم: «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» که هر دو موثق‌اند،

«یونس بن عبدالرحمن»: «عن یونس» چه وقتی یونس مطلق می‌آید مراد «یونس بن عبدالرحمن» است که «کان وجهاً من اصحاب الامامیة و عظیم المنزلة» بوده. فقط یک نکته‌ای را شیخ صدوق (رحمة الله) دارد که از مرحوم ابن ولید (رحمة الله) نقل می‌کند که ابن ولید هم از مشایخ صدوق (رحمة الله) بوده، صدوق (رحمة الله) می‌گوید: ابن ولید (شیخ ما) گفته است هر آنچه را که در کتب یونس از روایات آمده مورد عمل ماست و صحیح است مگر آنهایی که «محمد بن عیسی» متفرد به اوست. محمد بن عیسی هم الآن از یونس نقل می‌کند. الآن بگوئیم آیا این روایت هم از همان روایاتی است که «محمد بن عیسی» متفرد به آن است؛ اساساً این حرف ابن ولید را در فقه بحث کردیم و این حرف درستی نیست که بخواهیم به خاطر ابن ولید این حرف را بپذیریم!

مثنی الحناط «عن المثنی الحناط» که «مثنی بن الولید» یا «مثنی بن عبدالسلام» است که هر دوی‌شان از افرادی هستند که مورد اعتمادند و اجلاً از ایشان روایت نقل می‌کند،.

«عبدالله عجلان»:

«عن عبدالله بن عجلان» که همان «سکونی (رحمة الله)» است و معتبر است. لذا این سند دوم هم صحیح و هم معتبر است.

بررسی متن روایت:

«فی قول الله عزوجل **إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا**» حضرت امام باقر (علیه السلام) هم فرموده «هی فی القائم (علیه السلام) و اصحابه» درباره حضرت حجّت (عجل الله تعالی فرج الشریف). است ولی در روایت امام صادق (علیه السلام) «إنما» دارد.

بررسی سند سوم روایت:

یک سند سومی هم هست که یک مقداری اشکال دارد؛ در سند سوم این روایت وجود دارند:

«أخبرنا علی بن الحسین المسعودی» که پدر شیخ صدوق (رحمة الله) است؛

«قال حدثنا محمد بن یحیی العطار القمی» که این موثق است؛

«قال حدثنا محمد بن حسن الرازی» که نجاشی (رحمة الله) می‌گوید این محمد بن حسن را زی مکنای به ابو عبدالله زینبی یا زبیبی است، زبیب مثل کشمش! «یُعرف و يُنکر، یروی عن الضعفا کثیرا» ابن غضائری هم تضعیفش کرده. ولی مرحوم وحید بهبهانی (رحمة الله) قائل به وثاقت او هست و گفته این راوی موثق است، چون اجلاً از او روایت نقل می‌کنند! خود نقل اجلاً هم در جای خودش قبول داریم یکی از آثار وثاقت است.

«حدثنا عبدالرحمن بن ابی نجران» که این هم «ثقة ثقة معتمد».

«قال حدثنا محمد بن علي الكوفي» كه «محمد بن علي بن ابراهيم بن موسى» است كه نجاشي (رحمة الله) درباره وي مي گويد: «كان يلقب ابا ثمينه ضعيفاً جداً، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء»، و مرحوم شيخ كشى (رحمة الله) هم از جناب فضل بن شاذان نقل کرده كه «أنه أشهر الكاذبين» لذا «محمد بن علي الكوفي» معتبر نيست.

«قال حدثنا عبدالرحمن بن ابي نجران» كه اين هم ثقة است.

«عن القاسم عن ابي بصير» قاسم مجهول است و ما كسى ملقب به قاسم در روايات پيدا نكرديم.

«عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام؛

بررسی متن روایت:

«في قول الله أُنْزِلَ» آنجا دارد «هي في القائم (عجل الله تعالى فرج الشريف)» و لقب حضرت حجت (عجل الله تعالى فرج الشريف) را ذكر مي كند «و اصحابه» اين مربوط به حضرت حجت (عجل الله تعالى فرج الشريف) و اصحابش است.

نظر نهايي پيرامون اولين روايت وارده درباره آيه؛

پس سه سند در اينجا وجود دارد كه دو تاي آنها معتبر است و در كمال اعتبار هم هست، ولي در يكي از آنها، يكي دو نفر ضعيف و مجهول در سلسله سندش وجود دارند. در نتيجه از اين روايات:

اولاً:

ما اين نکته ي مربوط به شأن نزول را استفاده كرديم كه به نظر من نکته ي خوبي است كه اصلاً در اسباب النزول ما مي توانيم بين سبب نزول و ظرف نزول فرق قائل شويم، به قرينه ي همين روايتي كه در اين بحث ذكر شده.

ثانياً:

نكته ي بعد اين است كه در اين روايت دارد كه «إذا خرج يطلب بدم الحسين (عليه السلام)» يعني خودش يكي از علل قيام حضرت مهدي (عجل الله تعالى فرج الشريف) است، بالآخره حضرت مهدي (عجل الله تعالى فرج الشريف) كه قيام مي فرمايند يكي از عللش اين است كه بالآخره هيچ زماني هنوز كسي كه مطالبه ي دم ابا عبدالله الحسين (عليه السلام) را بكنند فرا نرسيده، بايد يك كسي از اولاد آن حضرت (عليه السلام) باشد كه ولي دم باشد و مطالبه كند. يعني خود نفس مطالبه ي دم حضرت ابا عبدالله الحسين (عليه السلام) يكي از علل و اسباب قيام حضرت حجت (عجل الله تعالى فرج الشريف) است كه اين روايت به خوبي دلالت بر آن دارد.

وصلی الله على محمد و آله الطاهرين.